

برای دیگر کاربردها، طلاق (ابهام‌زدایی) را ببینید.

یکی از مسائلی که بین زن و مرد رخ می‌دهد، مسئله ی طلاق می باشد. اسلام با تدبیری که در امر طلاق اندیشیده سعی در کاهش آن داشته است. و به دنبال تحکیم نظام خانواده می باشد. کلمات کلیدی: طلاق، ازدواج، حق، حلال، خانواده، زن، مرد، قضایی، دادگاه، خلع، مبارات

## فهرست مندرجات

- ۱ - چکیده
- ۲ - دنیای مدرن و طلاق
- ۳ - علل افزایش طلاق در عصر حاضر
- ۴ - معنای لغوی و اصطلاحی طلاق
- ۵ - واژه طلاق
- ۶ - ارکان و شرایط طلاق
- ۷ - تقسیمات طلاق
- ۸ - نگاهی به احکام طلاق
- ۹ - اقسام طلاق
  - ۹.۱ - طلاق بائن
    - ۹.۱.۱ - انواع طلاق بائن
    - ۹.۲ - طلاق رجعی
  - ۱۰ - طلاق میغوض الهی
  - ۱۱ - علت مجاز بودن طلاق در اسلام
  - ۱۲ - چرا طلاق در اختیار مرد است؟
  - ۱۳ - زن و احساسات
  - ۱۴ - زن و حق طلاق
  - ۱۵ - اسلام و تلاش برای کاهش طلاق
  - ۱۶ - طلاق قضایی
  - ۱۷ - پانویس
  - ۱۸ - منبع

## ۱ - چکیده

[ویرایش]

در این مقاله ضمن بیان منغور و میغوض بودن طلاق در اسلام، ثابت شده است که به دلیل طبیعت زن و مرد راه طلاق نباید به طور مطلق بسته باشد بلکه در جایی که امکان ادامه زندگی نیست نباید به زور قانون زن و مرد را در کنار هم نگه داشت و نیز ثابت شده است که طبیعت و روانشناسی زن و مرد اقتضا می‌کند که حق طلاق به طور عادی و طبیعی در اختیار مرد باشد هر چند در مواردی نیز زن می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید یعنی راه طلاق از ناحیه زن نیز بسته نیست هر چند محدود است.

سئوالات اصلی که این مقاله در پی پاسخگویی به آنهاست عبارتند از:

۱- چرا با آنکه طلاق، در اسلام بسیار میغوض است، اما در عین حال حلال است؟ چرا طلاق تحریم نشده است؟

۲- چرا حق طلاق در اسلام عمدتاً در اختیار مرد است؟ انحصار حق طلاق به مردان ظلم آشکار به زنان و نشانه سلطه مردان به زنان است، چرا اسلام چنین حکمی را تشریح کرده است؟

## ۲ - دنیای مدرن و طلاق

[ویرایش]

با آنکه در گذشته زندگی بشر، تلاش‌های فکری و قانونی برای جلوگیری از طلاق، هرگز به اندازه امروز نبود و مانند امروز درباره علل پیدایش و افزایش و راه‌های جلوگیری از طلاق به فکر نبودند، اما طلاق در گذشته بسیار کمتر از امروز بود. طبیعی است علت افزایش طلاق در دنیای امروز وضعیت زندگی اجتماعی و روابط و اخلاق انسان مدرن است که علل طلاق و گسست خانواده را فزونی بخشیده است.

مجله نیوزویک چاپ آمریکا می‌نویسد:

«سراب طلاق نه تنها تازه پیوندها، بلکه مادران آنها و زن و شوهران دیرینه‌پیوند را هم به خود می‌کشد، به طوری که از جنگ دوم به این طرف، سطح طلاق در آمریکا به طور متوسط از سال ۴۰۰/۰۰۰ طلاق پایین‌تر نرفته است. سن متوسط دو میلیون زن مطلقه آمریکایی ۴۵ سال است. با وجودی که پس از طلاق، زن آمریکایی خویشتن را آزادتر از آزاد حس می‌کند، ولی مطلقه‌های آمریکایی - چه جوان و چه میان‌سال - شادکام نیستند و این ناشادی را می‌توان از میزان روز افزون مراجعات زنان به روانکاو و روانشناس، یا از پناه بردن به الکل و یا افزایش سطح خودکشی دریافت. خلاصه اینکه زن آمریکایی همین که از دادگاه طلاق با پیروزی بیرون می‌آید، می‌فهمد که زندگی بعد از طلاق آنچنان که می‌پنداشته بهشت نیست.»<sup>[۱]</sup>

«اکنون نرخ طلاق (شمار زوج‌های جدا شده در هر ۱۰۰۰ نفر) در ایالات متحده به طور قابل ملاحظه‌ای بالاترین نرخ در جهان است. این نرخ بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰ به بیش از دو برابر رسید. پیش‌بینی می‌شود که نیمی از ازدواج‌هایی که در سال ۱۹۸۶ صورت گرفته، به طلاق بیانجامد، و نزدیک به دو سوم تمام ازدواج‌های منعقد شده در سال ۱۹۸۸ نیز منجر به جدایی گردد. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۱، تعداد خانواده‌هایی که سرپرستی آنان را زنان طلاق گرفته بر عهده داشتند، از ۹۵۶۰۰۰ به ۷/۲ میلیون رسید. از سال ۱۹۷۲، هر ساله بیش از یک میلیون کودک درگیر مسئله طلاق شده‌اند؛ در سال ۱۹۸۴، از هر پنج کودک آمریکایی یک کودک در خانواده تک سرپرست زندگی می‌کرد، و در سال ۱۹۸۶، ۲۴ درصد تمام کودکان زیر هیجده سال در خانواده‌های تک سرپرست زندگی می‌کردند، در حالی که این رقم در سال ۱۹۶۰، ۹ درصد بود.»<sup>[۲]</sup>

«در زمان‌هایی که چندان دور، طلاق رویدادی غمبار و یا یک رسوایی تلقی می‌شد. افراد اندکی جرأت می‌کردند از لزوم طلاق آسان سخن بگویند، زیرا با واکنش اکثر مردم مواجه می‌گردیدند، اما در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۵، میزان طلاق دو برابر شد، به طوری که تقریباً نیمی از ازدواج‌ها به دادگاه طلاق ختم می‌شد. در حدود سال ۱۹۸۵، دیگر کسی طلاق را رسوایی به حساب نمی‌آورد. حمایت از طلاق از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. امروزه سرزنش زن و مرد به خاطر طلاق، نه تنها از فرهنگ عامه مردم حذف شده، بلکه در کتاب‌های حقوقی نیز دیگر نشانی از آن وجود ندارد. اگر یکی از طرفین ازدواج مرتکب زنا شده باشد، هیچ مجازاتی در انتظارش نیست. زن و مرد به طور مساوی از حق طلاق، حق مشارکت در استفاده از دارایی‌ها، حق سرپرستی کودکان و حق دریافت نفقه برخوردار هستند.»<sup>[۳]</sup>

«بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میزان طلاق در بریتانیا به طور ثابت هر سال ۹ درصد افزایش یافت و در طی آن دهه دو برابر شد. تا سال ۱۹۷۲، تا اندازه‌ای در نتیجه قانون سال ۱۹۶۹، که برای بسیاری طلاق را آسان‌تر کرد که در بند ازدواج‌های از مدت‌ها پیش مرده مانده بودند، میزان طلاق مجدداً دو برابر شده بود.»<sup>[۴]</sup>

## ۳ - علل افزایش طلاق در عصر حاضر

[ویرایش]

دنیای مدرن، انسانی را پرورنده است که اصل در زندگی او لذت و بهره‌مندی فرد و ارضاء خواسته‌های شخصی اوست. مجله نیوزویک می‌نویسد: «علت طلاق در ازدواج‌های ده یا بیست ساله ناسازگاری نیست، بلکه بی‌میلی به تحمل ناسازگاری‌های دیرین و هوس برای درک لذت بیشتر و کامجویی‌های دیگر است. در عصر قرص‌های ضد حاملگی و دوران انقلاب جنسی و اعتلای مقام زن، این عقیده در میان بسیاری از زنان قوت گرفته که خوشی و لذت، مقدم بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی است. زن آمریکایی امروز، کامجوتر از زن دیروزی بوده و در برابر نارسایی آن کم تحمل‌تر از مادر بزرگ خویش است.»<sup>[۵]</sup>

نکته نگران‌کننده‌ای که باید به آن توجه داشت این است که اکثر طلاق‌ها ناشی از درگیری و عدم همفکری زوجین نیست. مطالعات نشان می‌دهد که تنها حدود یک سوم زوج‌های طلاق گرفته، گفته‌اند که آزار، بحث‌های مکرر و دعوای جدی، علت طلاق آنان

بوده است. این روزها آستانه تحمل افراد، برای مواجهه با ناراحتی‌ها بسیار پایین‌تر از گذشته شده و به همین دلیل ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌گردد.

اگر اعتقاد داشته باشیم که طلاق کاری دشوار و نادرست است، زندگی مشترک را به خاطر فرزندان تحمل می‌کنیم، اما اگر باور کنیم که طلاق آسان و قابل قبول است، رابطه زناشویی را به خاطر خودخواهی خودمان قطع می‌کنیم.

متأسفانه این معضل در کشورهای اسلامی و در ایران نیز به تدریج گسترش یافته و گروهی از زنان و مردان مسلمان امروزی نیز متأثر از دنیای مدرن با ترجیح لذات فردی خویش و کاهش آستانه سازگاری، به آسانی تن به طلاق می‌دهند. طلاق در شهرهایی که تأثیرپذیری بیشتری از فرهنگ جدید غرب داشته‌اند، آمار بالاتری دارد.

عامل دیگر مهم افزایش طلاق در غرب، بی بند و باری جنسی و فراهم بودن کامجویی‌های جنسی برای مردان و زنان در سطح وسیع و دامن زدن به بی بند و باری است و این کامجویی‌های خارج از خانواده، میل به خانواده را کاهش داده و خانواده را در معرض سقوط و فروپاشی قرار داده است.

به گفته شهید مطهری پیشقراولان قرن ما، روز به روز عوامل اجتماعی طلاق و انحلال کانون خانوادگی را افزایش می‌دهند و با یکدیگر در این راه مسابقه می‌دهند و آنگاه فریاد می‌کشند که چرا طلاق اینقدر زیاد است؟ این‌ها از طرفی عوامل طلاق را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر می‌خواهند با قید و بند کانون جلو آن را بگیرند. [۶]

#### ۴ - معنای لغوی و اصطلاحی طلاق

[ویرایش]

در لغت برای واژه طلاق معانی متعددی ذکر شده است که از جمله رهایی، آزاد کردن، ترك کردن، واگذاشتن، مفارقت و جدایی است. [۷]

واژه طلاق در اصطلاح شرعی عبارتست از «ازاله قید نکاح بدون عوض با صیغه طالق و شبهه آن [۸] [۹]». توضیح مطلب به این صورت است که اولاً طلاق جزء ایقاعات است که در کتاب جواهر الکلام بدان تصریح شده است و جزء عقود نیست و تنها ایجاب در آن کفایت می‌کند اما اگر جزء عقود شرعی قرار می‌گیرد بایستی علاوه بر ایجاب، قبول هم در آن وجود داشت که در این صورت دو طرفه می‌بود در حالی که خود طلاق یک طرفه است و از طرف مرد صورت می‌گیرد ثانیاً این که طلاق فسخ نیست بلکه بر اساس صیغه خاصی مثل طالق صورت می‌گیرد در حالی که اگر فسخ بود دیگر نیامند صیغه خاص نبود و بدون صیغه هم جاری می‌شد ثالثاً در تعریف بدون عوض درج شده است و دلالت بر این دارد که طلاقی که با عوض همراه باشد داخل در تعریف مطلق نیست. بنابراین طلاق عبارتست از انحلال عقد نکاح دائمی با صیغه خاص و رعایت تشریفات شرعی.

#### ۵ - واژه طلاق

[ویرایش]

طلاق (طلاق به معنای تطلیق است مثل سلام به معنای تسلیم و کلام به معنای تکلیم. [۱۰]) در لغت به معنای آزاد ساختن از قید و بند است و آنگاه به صورت استعاره در رها کردن زن از قید و بند ازدواج استعمال شده است. [۱۱] [۱۲] [۱۳]

#### ۶ - ارکان و شرایط طلاق

[ویرایش]

طلاق دارای چهار رکن اساسی است که عبارتند از:

۱- طلاق دهنده

۲- طلاق گیرنده

۳- صیغه طلاق

۴- اشهاد. [۱۴]

به نظر می‌رسد با توجه به این که اکنون طلاق بدون موافقت دادگاه واقع نمی‌گردد اگر کسب موافقت دادگاه را نیز به عنوان رکن پنجم طلاق به شمار آید بی وجه نیست.

در مطلق که همان مرد طلاق دهنده می‌باشد چهار شرط معتبر است

۱- بلوغ بنابر احوط؛ پس بنابر احتیاط واجب چنانچه پسر بچه زن خود را طلاق دهد صحیح نیست. چه با مباشرت خویش و چه با

وکالت دادن به دیگری، حتی اگر پسرپچه ممیز باشد و ده سال سن داشته باشد، لیکن اگر پسرپچه‌ای که ده سال دارد زن خود را طلاق داد احتیاط ترک نشود<sup>[۱۵]</sup>؛ یعنی زن با مرد دیگر شوهر نکند و بدون عقد جدید، زن و شوهرش که او را در این حال طلاق داده است با همدیگر مانند زن و شوهر رفتار نکنند.

۲- عقل لذا اگر مرد در حالی که دیوانه است زن خود را طلاق دهد، درست نیست؛ و شخص مست و افرادی مانند او که عقل آنان زائل هست، ملحق به دیوانه است.<sup>[۱۶]</sup>

۳- اختیار یعنی طلاق از روی اکراه و اجبار نباشد. اکراه و اجبار عبارت است از واداشتن دیگری بر انجام کاری که نمی‌خواهد آن را انجام دهد، با تهدید به این‌که اگر چنین کاری انجام نشود کاری خواهد کرد که خطر و ضرر دارد برای جان یا آبرو و یا مال او یا کسی مثل پدر، مادر و فرزند، که به منزله خود اوست. به شرط آن‌که تهدید کننده قدرت بر انجام آن کار را داشته باشد و فردی که تهدید می‌شود نیز علم یا گمان یا خوف داشته باشد بر این‌که اگر به دستور و خواسته او تن ندهد تهدیدش را عملی می‌کند؛ و از راه‌ها و روش‌های بی‌ضرر نمی‌تواند از ضرر و خطری که به آن تهدید می‌شود جلوگیری نماید.<sup>[۱۷]</sup>

۴- قصد<sup>[۱۸]</sup> پس طلاق که بدون قصد صورت می‌گیرد صحیح نیست مانند این‌که مرد یا وکیل وی، صیغه طلاق را در حال خواب یا از روی سهو و اشتباه یا به شوخی بر زبان آورد.<sup>[۱۹]</sup>

در مطلقه که همان زن طلاق داده شده است نیز پنج شرط معتبر است:  
۱- زوجیت

۲- عقد دائمی باشد نه موقت

۳- اینکه زن از حیض و نفاس پاک باشد. یعنی هنگام طلاق زن در روزهایی که خون حیض و نفاس می‌بیند همچین در روزهایی که بین اول و آخر حیض و نفاس، خون نمی‌بیند ولی در حکم حائض و نفساء هست، نباشد.<sup>[۲۰]</sup>

۴- طلاق در زمان پاک بودن از حیض و نفاس باشد که در غیر این صورت اگر واقع شود طلاق باطل است که این شرط مذکور در زن یائسه و زنی که به سن حیض نرسیده است و زن حامله ساقط است

۵- معین بودن زن مطلقه<sup>[۲۱]</sup>

۶- زن در طهر غیرمواقع باشد؛ یعنی شوهر در دوره حیض یا نفاس زن و بعد از آن تا زمان طلاق با او مقاربت نکرده باشد.<sup>[۲۲]</sup> در صیغه نیز شروطی معتبر است که عبارتند از این که صیغه مخصوصه برای ازاله قید نکاح «هی طالق یا فُلَانَةَ طالق یا اَنْتِ طالق» باشد. همچنین بغیر عربی واقع نمی‌شود و با اشاره هم واقع نمی‌شود مگر کسی که عاجز است از حرف زدن<sup>[۲۳]</sup> باشد اما اشهاد عبارتست از شاهد گرفتن دو یا چند نفر مرد عادل بر وقوع طلاق و کیفیت شهادت به یکی از سه صورت انجام می‌شود یا بصورت استماع صیغه و شنیدن آن، یا شناختن اجمالی دو طرف و یا حضور هم زمان در هنگام طلاق<sup>[۲۴]</sup> [۲۵] شهود بایستی اولاً مرد باشند ثانیاً عادل باشند و عادل کسی است که تقوی پیشه کند و از مرتکب شدن گناهان کبیره و اصرار بر جرایم صغیره پرهیز نماید.<sup>[۲۷]</sup>

## ۷ - تقسیمات طلاق

[ویرایش]

از نظر فقها طلاق ابتداءً تقسیم می‌شود به طلاق بدعی و سنی به معنای بدعت حرام و سنت مشروعه:<sup>[۲۸]</sup> طلاق بدعی طلاقی است که خلاف شرایط مقرر در شریعت انجام گرفته باشد و اگر این نوع طلاق واقع شود باطل است مانند طلاق حائض . طلاق سنی طلاقی است که مطابق مقررات و با رعایت کامل شرایط شرعی انجام شده باشد و خود بر دو نوع است ۱- طلاق باین که مرد در آن حق رجوع ندارد ۲- طلاق رجعی که مرد در آن حق رجوع در زمان عده را دارد.

## ۸ - نگاهی به احکام طلاق

[ویرایش]

۱- در اسلام اصل اولی بر آن است که مرد، زن را طلاق می‌هد، اما در شرایط خاص، زن می‌تواند از قاضی تقاضای طلاق کرده و بر خلاف میل مرد، قاضی حکم به جدایی زن و مرد دهد که در این صورت یا مرد را مجبور می‌کند تا همسرش را طلاق دهد یا قاضی، زن را مطلقه می‌سازد، که اینگونه طلاق را «طلاق قضایی» گویند.  
۲- زن باید در هنگام اجرای صیغه طلاق، از خون حیض و نفاس پاک باشد و نیز از هنگام حیض قبل تا زمان اجرای صیغه طلاق، در حال پاکی با شوهرش ارتباط زناشویی نداشته باشد و دیگر اینکه طلاق می‌بایست در حضور دو شاهد عادل انجام گیرد.<sup>[۲۹]</sup>  
۳- زنی که به بلوغ جنسی رسیده باشد و یائسه هم نباشد، چنانچه پس از ارتباط زناشویی با شوهر، مطلقه شود، پس از طلاق باید

عده نکه دارد؛ یعنی بعد از آنکه شوهرش او را در حالت پاکی از حیض طلاق داد، این زن به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و هنگامی که حیض سوم را دید عده او تمام می‌شود و می‌تواند ازدواج کند، اما اگر شوهر پیش از ارتباط زناشویی، همسرش را طلاق دهد، زن عده ندارد و می‌تواند فوراً ازدواج کند. [۳۰]

## ۹ - اقسام طلاق

[ویرایش]

طلاق بر دو قسم کلی است: طلاق بائن و طلاق رجعی.

### ۹.۱ - طلاق بائن

طلاق بائن طلاقی است که مرد در آن طلاق، حق رجوع و بازگشت به همسر را در ایام عده ندارد (منظور از رجوع آن است که مرد بدون عقد و خواندن خطبه، با زن آشتی کند و او را مجدداً به همسری خود درآورد).

#### ۹.۱.۱ - انواع طلاق بائن

طلاق بائن ۵ نوع است:

۱- طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

۲- طلاق زنی که یائسه باشد.

۳- طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او رابطه زناشویی برقرار نکرده باشد.

۴- طلاق زنی که برای سومین بار طلاق داده می‌شود.

۵- طلاق زنی که به طلاق خلع یا مبرات طلاق داده شده است. (طلاق خلع: هرگاه زنی حاضر به ادامه زندگی با شوهر نباشد اما شوهر مایل به جدایی نباشد، چنانچه زن مهریه یا مقداری از اموال خود را به شوهرش ببخشد تا او را به طلاق راضی کرده و شوهر، او را طلاق دهد، این طلاق را طلاق خلع می‌نامند. طلاق مبرات: هرگاه عدم تمایل به زندگی از سوی زن و شوهر، هر دو باشد و بخواهند از یکدیگر جدا شوند و زن مالی به شوهر بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را طلاق مبرات گویند. نکته: در طلاق خلع و مبرات، مرد حق رجوع ندارد مگر آنکه زن مالی را که بخشیده است بازگرداند و از بخشش خود صرف نظر کرده و پول را باز پس گیرد. [۳۱].)

### ۹.۲ - طلاق رجعی

در غیر موارد فوق اگر طلاق صورت گیرد، طلاق زن رجعی است.

## ۱۰ - طلاق مبغوض الهی

[ویرایش]

در روایات، کلمات و سیره عملی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) مشاهده می‌شود، که آنان طلاق را بسیار مذموم و منفور معرفی کرده‌اند. برخی از روایات بدین قرارند:

امام باقر (ع) از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل فرمودند:

«جبرئیل آن قدر بر من درباره زن سفارش و توصیه کرد که گمان کردم طلاق زن، جز در وقتی که مرتکب فحشاء قطعی شده باشد سزاوار نیست.» [۳۲]

امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمودند:

«چیزی در نزد خدا محبوب‌تر از خانه‌ای که در آن پیوند ازدواجی صورت می‌گیرد وجود ندارد و چیزی در نزد خداوند مبعوض‌تر از خانه‌ای که در آن خانه پیوندی با طلاق بگسلد وجود ندارد. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: اینکه در قرآن نام طلاق مکرر آمده و جزئیات کار طلاق مورد عنایت و توجه قرآن واقع شده، از آن است که خداوند جدایی را دشمن می‌دارد.»<sup>[۳۳]</sup>

طبرسی در مکارم الاخلاق از پیامبر (ص) نقل کرده است که حضرت فرمودند:

«ازدواج کنید ولی طلاق ندهید، زیرا عرش الهی از طلاق می‌لرزد.»<sup>[۳۴]</sup>

امام صادق (ع) فرمودند:

«هیچ چیز حلالی مانند طلاق، مبعوض و منفور پیشگاه الهی نیست. خداوند مردمان بسیار طلاق دهنده را دشمن می‌دارد.»<sup>[۳۵]</sup>

همچنین در روایات اهل سنت، روایاتی فراوان است. در سنن ابن ماجه از پیامبر (ص) نقل کرده است که:

«مبعوض‌ترین حلال در نزد خداوند طلاق است»<sup>[۳۶]</sup>؛ یعنی در میان حلال‌ها هیچ چیز به اندازه طلاق، مبعوض نیست.

## ۱۱ - علت مجاز بودن طلاق در اسلام

[ویرایش]

چرا اسلام با آنکه طلاق را بسیار مبعوض می‌داند، آن را تحریم نکرد؟ اگر طلاق حلال است، مبعوض بودن یعنی چه؟ و اگر مبعوض است، حلال بودن یعنی چه؟

مگر غیر از این است که اسلام هر عملی را که منفور و مبعوض می‌داند - همچون شراب‌خواری و قمار و ظلم و قتل نفس - تحریم کرده است؟ پس چرا طلاق را تحریم نکرده است؟ اسلام از یک سو طلاق را منفور می‌داند، از سوی دیگر موانعی در مقابل مرد قرار نمی‌دهد و او را در طلاق زن آزاد می‌گذارد، چرا چنین است؟

در پاسخ باید گفت که ازدواج و زندگی زناشویی یک پیوند طبیعی است نه پیوندی قراردادی همچون خرید و فروش، اجاره، وکالت و مانند آنها. این امور صرفاً یک سلسله قراردادهای اجتماعی‌اند که طبیعت و غریزه در آنها نقشی ندارد و قانونی هم از ناحیه طبیعت برای آنها جعل نشده است. بر خلاف ازدواج که بر اساس یک خواهش طبیعی از سوی طرفین شکل گرفته و از این‌رو قوانین آن باید با قوانین فطری و طبیعی ازدواج سازگار باشد.

پیمانی که اساس آن بر محبت و یگانگی است، قابل اجبار و الزام نیست. با زور و الزام قانونی می‌توان دو همکار و شریک را ملتزم به همکاری ساخت که بر اساس رعایت عدالت با یکدیگر همکاری نمایند، اما نمی‌توان با زور و اجبار قانون دو نفر را وادار نمود که یکدیگر را دوست داشته باشند و به هم محبت بورزند، برای یکدیگر فداکاری کنند و سعادت دیگری را سعادت خود بدانند. اگر زن و شوهر در پیمان عاطفی ازدواج، به بن بست رسیدند و شعله محبت میان آنها خاموش شد، راهی جز طلاق و جدایی نیست، چون زن و شوهر به هیچ وجه تعلق و وابستگی روحی نداشته و نمی‌توانند با یکدیگر زندگی کنند. اسلام کوشش‌های فراوانی به کار برده است تا زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند؛ یعنی زن در مقام محبوبیت و مرد در مقام طلب و علاقه و حضور به خدمت باقی بماند، اما پس از آنکه می‌بیند اساس طبیعی این علقه و محبت خاموش شده و هیچ تعلق و دلبستگی وجود ندارد، نمی‌تواند خانواده را یک امر باقی و زنده فرض کند. لذا طلاق را به عنوان آخرین راه حل می‌پذیرد.

## ۱۲ - چرا طلاق در اختیار مرد است؟

[ویرایش]

گفته شد که قوانین حاکم بر ازدواج، ناشی از طبیعت ازدواج است. از آنجا که ازدواج، وحدت و یکی شدن و طلاق انفصال و جدایی است و طبیعت زن و مرد اینگونه است که مرد طالب است و زن مطلوب، از سوی مرد اقدام برای تصاحب است و از سوی زن عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی. طبیعت، احساسات مرد را بر اساس در اختیار گرفتن شخص زن و احساسات زن را بر اساس در اختیار گرفتن قلب مرد قرار داده است.

در چنین شرایطی، اگر شعله محبت مرد نسبت به زن خاموش شود، بزرگترین اهانت برای زن آن است که مرد بگوید تو را دوست ندارم اما قانون بخواهد زن را به اجبار در کنار مرد به عنوان همسر نگه دارد. قانون می‌تواند زن را به اجبار در کنار مرد و در خانه او نگه دارد، اما نمی‌تواند زن را در مقام طبیعی خود در محیط زناشویی یعنی مقام محبوبیت و مرکزیت نگهداری کند. قانون قادر است مرد را مجبور به نگهداری از زن و پرداخت نفقه و غیره نماید، اما قادر نیست مرد را در مقام و مرتبه یک فداکار و به صورت یک پروانه در گرد شمع حفظ نماید. از این‌رو خاموش شدن شعله محبت مرد یعنی مرگ ازدواج.

اما حیات خانوادگی با از بین رفتن علاقه زن به مرد از بین نمی‌رود. هر چند حیات خانوادگی وابسته به علاقه طرفین است، اما

روانشناسی زن و مرد به گونه‌ای است که علاقه زوجین نسبت به یکدیگر متفاوت است. طبیعت زن و مرد بدین‌گونه است که زن را پاسخ دهنده مرد قرار داده است. علاقه و محبت اصیل و پایدار زن، همان است که به صورت عکس‌العمل به علاقه و اقدام یک مرد نسبت به او، پدید می‌آید. از این‌رو علاقه زن به مرد، معلول علاقه مرد به زن و وابسته به اوست. اگر مردی از زن خود شکایت دارد، باید بداند (به طور غالب) در اظهار دوستی و نیاز به او کوتاهی کرده است، و هر زنی که از شوهر خود شکایت دارد، باید بداند (به طور غالب) در تزئین برای او و در تسلیم و اطاعت نسبت به او کوتاهی کرده است. طبیعت و خلقت حکیمانه خداوند، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است. مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می‌دارد و وفادار می‌ماند. طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است؛ یعنی مرد با بی‌علاقگی و بی‌وفایی خود نسبت به زن، او را سرد و بی‌علاقه می‌کند. برای مرد اینکه محبوب زن نباشد، لطمه به شخصیت زن تلقی نمی‌شود، اما برای زن، محبوب نبودن در نزد مرد، بزرگترین لطمه به شخصیت زن است. سردی و خاموشی علاقه مرد به زن، مرگ ازدواج و پایان حیات خانواده است، اما سردی و خاموشی علاقه زن، خانواده را به صورت مریضی در می‌آورد که امید بهبودی دارد و این بهبودی در دست مرد است. این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب رمیده خود را به اجبار قانون نگه دارد تا به تدریج او را آرام کرده و به زندگی علاقه‌مند سازد و اتفاقاً زن، این حالت مرد را دوست دارد؛ اما برای زن، اهانتی غیر قابل تحمل است که برای حفظ حامی و دل‌باخته خود به زور و اجبار قانون متوسل شود. این کار بزرگترین شکست و ضربه روحی برای زن است. (البته این مسأله در صورتی است که علت بی‌علاقگی زن، فساد اخلاق و ستمگری مرد نباشد که در این صورت اسلام اجازه نمی‌دهد که مرد سوء استفاده کرده و همسرش را برای اضرار و ستمگری نگه دارد و طلاق ندهد. در این موارد زن می‌تواند از قاضی درخواست طلاق قضایی کند.)

البته اسلام با طلاق‌های ناجوانمردانه؛ یعنی با اینکه مردی پس از امضای پیمان زناشویی و احیاناً مدتی زندگی مشترک، به خاطر هوسرانی، همسرش را از خود براند، سخت مخالف است. اما راه چاره این نیست که ناجوانمرد را مجبور به نگهداری زن کند. این نگهداری با قانون طبیعی زندگی خانوادگی مغایر است. زن می‌تواند با زور قانون، خانه را اشغال نظامی کند، اما نمی‌تواند بانوی آن خانواده و رابط جذب احساسات از شوهر و دفع احساسات به فرزندان باشد و هم نمی‌تواند وجدان نیازمند به مهر خود را اشباع کند. اسلام کوشش‌ها کرده که ناجوانمردی و طلاق‌های ناجوانمردانه از میان برود و مردان جوانمردانه از زنان نگهداری و نگاهبانی کنند. اما اجازه نمی‌دهند که زن به زور و اجبار، نزد مرد زندگی کند.

آنچه اسلام کرده است، درست نقطه مقابل کاری است که غربی‌ها کرده‌اند. اسلام با عوامل ناجوانمردی و بی‌وفایی و هوس بازی به سختی نبرد می‌کند، اما حاضر نیست زن را به زور به ناجوانمرد و بی‌وفا بچسباند. اما غربی‌ها روز به روز بر عوامل ناجوانمردی و بی‌وفایی و هوس بازی مرد می‌افزایند، آنگاه می‌خواهند زن را به زور به مرد هوسباز و بی‌وفا و ناجوانمرد بچسبانند.

امروزه در بسیاری از نقاط جهان اختیار طلاق مطلقاً در دست قاضی است و تنها دادگاه می‌تواند حکم طلاق را جاری کند، در حالیکه به نظر اسلام چنانکه گفتیم، وقتی شعله حیات زندگی خانوادگی، از ناحیه مرد خاموش شد، نمی‌توان با زور و اجبار دادگاه، زن را در کنار مرد نگه داشت، بلکه روال طبیعی فسخ و انحلال خانواده انجام شده و طلاق صورت می‌گیرد.

خلاصه این‌که از نظر اسلام اگر مرد نسبت به همسرش بی‌علاقه باشد، اسلام اجازه طلاق را به مرد داده است و این اختیار و حق طلاق را از مرد سلب نکرده است و موافقت زن را شرط ندانسته است، چرا که عدم موافقت زن با طلاق یعنی زن با اجبار قانون بخواهد خود را همچنان محبوب شوهرش قرار دهد که این از نظر روانشناسی زنان، بدترین اهانت به زن و برای او بسیار شکننده است. اما در نقطه مقابل، اسلام حق طلاق را به طور طبیعی در اختیار زن قرار نداده است، چرا که اگر زن نسبت به شوهر بی‌علاقه گردید، مرد از نظر روحی و روانی برای خود اهانت نمی‌داند که با اجبار قانون، همسرش را نزد خود نگه داشته و به تدریج او را به خود علاقه‌مند سازد و او را در کنار خود حفظ نماید. البته آنچه در این زمینه گفته شده است، وضعیت غالب و عمومی در روابط و روانشناسی زن و مرد است، هر چند موارد استثناء وجود داشته و نیز زن با رفتار خویش می‌تواند محبت همسر را جلب کند، اما اینها موارد غالب و عمومی نیست و قوانین متناسب با عموم افراد، جعل می‌شود.

### ۱۳ - زن و احساسات

[ویرایش]

یکی دیگر از دلایلی که اسلام حق طلاق را در قدم اول و به طور طبیعی در اختیار مرد قرار داده است و حق طلاق برای زن در شرایط و موارد خاصی می‌باشد، این است که زنان به دلیل ویژگی‌های روحی و روانی خاص خود معمولاً زودتر از مردان تحت تأثیر هیجانات و احساسات قرار می‌گیرند و در تصمیمات، آنان احساسات نقش مؤثری دارد. از این‌رو داشتن حق مساوی با مرد در مسأله طلاق، می‌تواند خانواده را شدیداً در معرض طلاق و از هم گسیختگی قرار دهد، در حالیکه مردان در اینگونه تصمیمات معمولاً دیرتر و با تأخیر تصمیم می‌گیرند. شاید یکی از دلایل مجاز نبودن شغل قضاوت برای زنان نیز همین مسأله باشد.

با آنچه گفته شده، آیا در اسلام راهی برای طلاق از سوی زن وجود دارد؟ پاسخ مثبت است. آنچه گفته شد، این بود که طلاق به صورت یک حق طبیعی از مختصات مرد است، اما مرد می‌تواند به عنوان توکیل به صورت مطلق و یا در موارد خاصی از طرف خود به زن حق طلاق بدهد و برای اینکه مرد از این حق و دادن وکالت به زن، صرف نظر نکند؛ یعنی به صورت وکالت بلا عزل درآید، این توکیل را به عنوان شرط ضمنی در یک عقد لازم قرار می‌دهند و به موجب این شرط، زن مطلقاً یا در موارد خاصی که تعیین می‌شود (مثل اعتیاد مرد، فساد اخلاقی و...) می‌تواند خود را مطلقه کند. بنابراین از نظر اسلام، حق طلاق به صورت یک حق طبیعی برای زن وجود ندارد، اما به صورت یک حق قراردادی و تفویضی می‌تواند وجود داشته باشد.

## ۱۵ - اسلام و تلاش برای کاهش طلاق

نباید چنین تصور شود که اسلام در زمینه طلاق راه را از هر جهت برای مرد باز گذاشته است. اسلام شرایط و موانع و مقرراتی را برای طلاق قرار داده است که طبعاً موجب تأخیر طلاق و انصراف مرد از طلاق می‌گردد.

۱- اسلام طلاق را عملی بسیار مبعوض و منغور معرفی کرده است.

۲- در جایی که زمینه طلاق و از هم پاشیدگی خانواده فراهم شده است، قرآن کریم توصیه می‌کند که هر یک از زوجین نماینده‌ای از اقوام خویش را به عنوان داور تعیین کرده تا اختلافات و مشاجرات زوجین را بررسی کرده و تمام تلاش خود را برای حل اختلاف بکار برند و چنانچه نهایتاً داوران، جدایی و طلاق را تشخیص دادند، طلاق انجام گیرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«اگر بیم آن داشته باشید که میان زن و شوهر شکاف و جدایی افتد، داور از خاندان مرد و داور از خاندان زن را برانگیزانید، اگر داوران نیت اصلاح داشته باشند خداوند میان زوجین توافق ایجاد می‌کند خداوند دانا و مطلع است.» [۳۷]

۳- برای اجرای صیغه طلاق، حضور دو شاهد عادل ضروری است. به علاوه به مجریان صیغه طلاق و شهود توصیه شده است که با کوشش‌های خود مرد را از طلاق منصرف کنند. اما اینکه امروز معمول شده است در حضور دو شاهد عادل که اصلاً زن و شوهر را نمی‌شناسند صیغه طلاق جاری می‌شود، شیوه مورد توصیه اسلام نیست.

۴- اسلام، عادت ماهانه زن را مانع طلاق قرار داده است، بدین معنی که زن در هنگام طلاق باید پاک باشد. این کار علاوه بر آنکه خود مانعی است برای وقوع طلاق، نکته مهمی را در بر دارد که در موارد طلاق رجعی، چون طلاق در هنگام پاکی زن اجرا می‌شود، مرد چنانچه پشیمان شود و قصد رجوع به زن را داشته باشد، چون زن در شرایط پاکی از خون قاعدگی قرار دارد، انگیزه رجوع مرد بیشتر می‌باشد.

۵- قرار دادن عده در طلاق رجعی و اینکه تا گذشتن زمان عده، توصیه شده است که زن در خانه مرد باشد و نفقه زن در ایام عده بر عهده مرد است و مرد در این مدت بدون نیاز به اجرای صیغه عقد می‌تواند دوباره بازگردد و زندگی با همسر را از سر گیرد، همگی عواملی هستند که موجبات کاهش وقوع طلاق را فراهم می‌سازند.

۶- اسلام هزینه تأمین زندگی فرزندان و نیز مسئولیت و سرپرستی آنان را پس از طلاق بر عهده مرد گذاشته است. به علاوه مرد با طلاق همسر اول برای تشکیل زندگی دوم باید مهریه و نفقه زن جدید را بپردازد و از نو زیر بار هزینه زندگی فرزندان متولد از همسر جدید برود، همه اینها انگیزه مرد را نسبت به طلاق کاهش می‌دهند.

## ۱۶ - طلاق قضایی

در اسلام، طلاق حق طبیعی مرد است به شرط اینکه روابط مرد با زن جریان طبیعی خود را طی کند؛ یعنی مرد از زن به خوبی نگهداری کند، حقوق او را ادا کند و با او حسن معاشرت داشته باشد و اگر قصد زندگی با او را ندارد، به خوبی و نیکی او را طلاق دهد و از طلاق او امتناع نکند. حقوق واجب زن را به اضافه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد («وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ» [۳۸]) و علقه زناشویی را پایان دهد. اما اگر ازدواج روال طبیعی خود را طی نکند؛ یعنی مرد نه قصد حسن معاشرت و زندگی سعادت‌مندانه دارد و نه زن را رها می‌کند که دنبال زندگی جدیدی برود، مرد نه به وظایف زوجیت عمل می‌کند و نه به طلاق رضایت می‌دهد، در اینجاست که همچون زایمان غیر طبیعی، باید از روال غیر طبیعی سراغ طلاق زن رفت و زن را مطلقه نمود. در این موارد، مرد نمی‌تواند زن را معلق نگه داشته و او را آزار دهد. در اینجا اسلام به قاضی اجازه می‌دهد که مرد را تکلیف و



امر به طلاق کند و اگر مرد طلاق نداد، حاکم طلاق می‌دهد.

امام صادق (ع) فرمودند:

«هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشاند و نفقه او را نمی‌پردازد، بر پیشوای مسلمین لازم است که آن‌ها را (به وسیله طلاق) از یکدیگر جدا کند.» [۳۹]

آیاتی از قرآن کریم نیز به این مسأله اشاره دارند:

«هرگاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آن‌ها فرا رسید، یا از آن‌ها به خوبی نگهداری کنید و یا به خوبی جلویشان را باز بگذارید. مبادا برای اینکه به آن‌ها ستم کنید آن‌ها را به شکل زیان‌آوری نگهداری کنید. هر که چنین کند باید بداند که به خویشتن ستم کرده است؛ «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» [۴۰]

«حق طلاق و رجوع دو نوبت است (و بیشتر نیست) از آن پس یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی.» «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» [۴۱]

## ۱۷ - پانویس

[ویرایش]

۱. ↑ مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۲۳۰ - ۲۳۱
۲. ↑ وندی شلیت و دیگران، فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳. ج ۱، ص ۲۹۱.
۳. ↑ وندی شلیت و دیگران، فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۴۵.
۴. ↑ آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۴۳۸.
۵. ↑ آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۲۳۱ - ۲۳۲
۶. ↑ مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۲۳۳.
۷. ↑ آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، نشر نی، ۱۳۸۵، چاپ هفتم، ص ۴۰۲.
۸. ↑ نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، تصحیح محمد قوچانی، چاپ بیروت، ۱۹۸۱ م، ج ۳۲، ص ۲.
۹. ↑ محمد جمال الدین محمد عاملی، لمعه دمشقیه، چاپ قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۳۷۸.
۱۰. ↑ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۲۵.
۱۱. ↑ المیزان ج ۲ ص ۲۳۰.
۱۲. ↑ قاموس قرآن، ذیل ماده طلاق.
۱۳. ↑ مفردات راغب، ذیل ماده طلاق.
۱۴. ↑ محمد بن جمال الدین محمد عاملی، لمعه دمشقیه، چاپ قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۳۸۷
۱۵. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۴۹، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۱.
۱۶. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۴۹، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۱.
۱۷. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۰، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۳ تا ۵.
۱۸. ↑ محمد بن جمال الدین محمد عاملی، لمعه دمشقیه، چاپ قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۳۸۷
۱۹. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۴۹، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۳.
۲۰. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۵۱، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۱۰.
۲۱. ↑ نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، تصحیح محمد قوچانی، چاپ بیروت، ۱۹۸۱ م، ج ۳۲، ص ۴ و ۵۶
۲۲. ↑ موسوعة الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریرالوسیله ج ۲، ص ۳۵۱ و ۳۵۳، کتاب الطلاق، القول فی شروطه، مساله ۱۰ و ۱۶.
۲۳. ↑ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۵۶.
۲۴. ↑ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۴.
۲۵. ↑ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۱۴
۲۶. ↑ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۵۶.

۲۷. ↑ امام خمینی (ره) تحریر الوسیله، چاپ قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۴۴۱.
۲۸. ↑ جواهر الکلام، ج ۳۲ ص ۱۱۶.
۲۹. ↑ توضیح المسائل مراجع مسأله ۲۴۹۹.
۳۰. ↑ توضیح المسائل مراجع مسأله ۲۵۱۱.
۳۱. ↑ توضیح المسائل مراجع، مساله ۲۵۲۸ و ۲۵۳۱.
۳۲. ↑ بهاء‌الدین خرمشاهی، پیام پیامبر، ص ۴۳۰.
۳۳. ↑ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷.
۳۴. ↑ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۹.
۳۵. ↑ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۸.
۳۶. ↑ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۰.
۳۷. ↑ نساء/سوره ۴، آیه ۳۵.
۳۸. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۳۶.
۳۹. ↑ مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۲۳۵.
۴۰. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۳۱.
۴۱. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۲۹.

## ۱۸ - منبع

[ویرایش]

- سایت پژوهه
- سایت پژوهه
- ساعدی، محمد، گروه پژوهشی امام خمینی

رده‌های این صفحه : خانواده | زنان | طلاق | فقه

- سیاست و ضوابط: تلاش ویکی‌فقه تدوین دانشنامه‌ایی در حوزه علوم اسلامی است. یکی از سیاست‌های اصلی آن رعایت احترام به صاحبان نظریه است. اتقان و مستند بودن مطالب یکی دیگر از سیاست‌هاست که در نگارش مطالب باید رعایت شود. تدوین مطالب توسط طلاب قم، مشهد، نجف و سایر حوزه‌های علمیه با رعایت اتقان و استناد، انجام می‌شود.